

TRIBUN 6, Q1 ی ۲۰۰۱

KOD: TR629

تریبون ۶، زمستان ۲۰۰۱

نگاهی گذرابه گسترش و رواج زبان فارسی دری و ترکی آذری در ایران

دکتر م.ع. فرزانه

آنچه در صفحات زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد، چکیده سخنرانی دکتر فرزانه در دانشگاه اویسپالای (سوئد) است. این گفتار که می‌بایست مفصلتر از این می‌بود، بدلیل عدم دسترسی به مآخذ خلاصه شده است و حتی به دلیل همین عدم دسترسی به مآخذ، در مواردی امکان اشاره به جای جای اثرهای مورد استناد نبوده است. با همه این، با توجه و عنایتی که به گفتار مبذول گردیده و قولی که در همان جلسه نسبت به چاپ متن این سخنرانی به شرکت کنندگان در مراسم داده بودیم، فعلاً به همین صورت در «تریبون» چاپ می‌شود.

موضوع رواج و گسترش تاریخی زبانی که از آن به زبان دری، پارسی دری و پارسی نو نام برده می‌شود و زبانی که در همین راستا بنام زبان ترکی آذری و آذربایجانی اساساً در زبان عامه، تورکو یا تورکی شهرت یافته و زبان امروزه ترک تباران ایرانی را شامل می‌گردد، به دلیل حاکمیت تک بعدی و جابرانه رژیم پهلوی، در مسئله زبان و توسل این رژیم به شیوه سیاست استیلاگرانه آسیمیلیسیون، در تمام این دوران پراختناق و ناهنجار، نه تنها مجالی برای بررسی و کاوش مسئله گسترش و رواج این دو زبان، به عنوان یک مقوله اتنیک بجای

نگذاشته، حتی امکان ورود به دیالوگ و گفت و شنود در این مقوله رامخدوش و ممنوع ساخته است.

از این دو زبان، که قرنهای متمادی هر کدام با فرایند و کاربرد خود در گستره ایران زمین عامل حشر و نشر و بیانگر و ترجمان احساس ها، اندیشه ها، آرزوها و حسرت‌های میلیون‌ها و میلیون‌ها مردم ساده دل و انبوه بی‌شماری از شاعران و نویسندگان و سخن پردازان و صاحبان قلم بوده‌اند، این یکی، یعنی پارسی دری یا پارسی نو، با دریافت روایت یگانه زبان رسمی و مجاز در ایران بر اریکه اقتدار نشسته و آن دیگری، یعنی ترکی آذری، وسیله قلم بدستان «پرورش افکار و ناسیونالیست‌های فاشیست مآب و پردازندگان «وحدت ملی تنها در سایه وحدت زبانی» مردود و تحمیلی و مُخِل شناسانده شده است و این فاجعه بطور عمده، در دوره سلطنت رژیم پهلوی رخ داده است. البته این دو زبان که امروزه در پهن‌دشت ایران با همه حمایتها که از زبان فارسی دری به کار رفته و با همه تحقیرها و تهدیدها و تنگناها که نصیب زبان ترکی آذری گشته، شمار تکلم‌کنندگان همسانی را دارند و حتی به موجب ارقام و آمار رسمی شمار ترکی‌تباران بر دری‌گویان فزونی داشته و روزبروز نیز فزونتر می‌شود، ضمن اینکه هر یک از این دو زبان در گروه‌بندی اتنیک و ساختاری، در رده‌بندی‌های متفاوت و ناهمگون جای می‌گیرند، در یک مقطع تاریخی که از قرن سوم تا پنجم و ششم هجری را دربر می‌گیرد، هر دو شرایط و پروسس تحول تاریخی و مدنی خود را در ماوراءالنهر آنروز گذرانده و هر کدام در جای - جای ایران، زبان گفتار و نگارش اجتماعات پارسی‌گوی و ترکی‌گوی گردیده‌اند.

سرزمین ماوراءالنهر آنروز، به اقتضای شرایط ژئوپلیتیکی و سوق‌الجیشی و تمرکز علوم و اندیشه و برخورد تمدنهای شرق و غرب، در شرایط بسیار مساعد و استثنائی قرار داشت و آستن دانش و جهان‌نگری‌هایی بود که بعداً بوسیله دانشمندان بزرگی چون البیرونی، الخوارزمی و ابوعلی سینا و دیگران به گنجینه دانش و فرهنگ جهانی افزوده می‌شد. در این روزگاران یعنی در دوران دو قرن سکوت، مسلماً انبوهی از آثار نوشتاری، اعم از متون دینی و تاریخی، به آتش کشیده شده بود و متولیان آنها، یعنی طبقه ممتاز روحانیون و دبیران در

رفته بودند. لکن صنعتگران و کشاورزان بی‌نصیب از نعمت خواندن و نوشتن بودند و در لهجه‌های گفتار گپ می‌زدند و حتی ترانه و و سرود می‌سرودند.

این پیشرفت و هماوایی، در شرایط تاریخی و مدنی آن روز، تأثیر خود را در لهجه‌های دری آن منطقه و بخصوص مناطق سغد و خوارزم امکان ارتقالهجه‌های این نواحی را به سطح زبان نگارش و شعر و ادب فراهم می‌آورد.

زبان فارسی دری، نخستین تظاهر خود را در اشعار شاعرانی که در تاریخ ادب فارسی دری به پیشگامان شعر فارسی شهرت یافته‌اند که اکثریت قریب به اتفاق آنان مانند رودکی سمرقندی، شهید بلخی، ابوشکور بلخی، حنظله بادغیسی، کسائی مروزی، منجیک ترمذی، ابوشعیب هروی، مسعود مروزی، ابو اسحاق جویباری و دیگران همگی از ماوراءالنهر بودند. در این مرحله، که لهجه‌های سغد و خوارزم بستر زایش زبان فارسی دری می‌گردند، در منابع گوناگون اشاره‌ها رفته است و ماینجا تنها با آوردن اشاره‌هایی از مقدمه فرهنگ فارسی دکتر محمد معین بسنده می‌کنیم.

«سغدی - این زبان در کشور سغد - که سمرقند و بخارا از مراکز آن بودند - رایج بوده است... زبان سغدی در برابر نفوذ زبان فارسی و ترکی بتدریج از میان رفت. ظاهراً این زبان تا قرن ششم هجری نیز باقی بوده است.» (فرهنگ فارسی معین، جلد اول - مقدمه، صفحه ۱۵).

«خوارزمی - زبان خوارزمی معمول خوارزم قدیم و واحه‌های مسیر سفلائی رود سیحون بوده و ظاهراً تا حدود قرن هشتم هجری رواج داشته است و پس از آن جای خود را به زبان فارسی و زبان ترکی سپرده» (فرهنگ فارسی معین - همانجا).

در همین دوران، مهاجرت قبایل ترک‌تبار، از آسیای مرکزی به سوی غرب فزونی می‌یابد. اویماق‌ها (طوایف، دودمان، عشیره‌های ترک با اوبه‌ها و خیمه‌های بی‌شمار بدلیل ازدیاد جمعیت در سرزمین بومی و فشاری که از سوی قبایل مغول به آنان وارد می‌شد، آنها را به سوی غرب می‌راند و ماوراءالنهر به جولانگاه زنان و مردان تیره‌های مختلف ترک مبدل

می‌گردد. این قبایل در جریان این کوچ‌ها واسکان‌ها به هدایت یکی از خانهای بزرگ (خان خانان) نه به قهر شمشیر، بلکه داوطلبانه اسلام را پذیرفته‌اند متها اسلام مورد پذیرش آنها نه شامل مسائل پیچیده فقهی و نه حتی انجام واجبات روزمره است. اینان از اسلام به موارد ملموسی عمل می‌کنند که برای پیشبرد آن لازم دارند. آنها وقتی با دشمن روبرو می‌گردند (که غالباً کافرین بد آئین هستند، از آب پاک وضوع می‌گیرند و بی‌پروا بردشمن می‌تازند. وقتی پیروزی حاصل می‌شود، مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دهند، خنیاگران می‌نوازند و دختران سیه چشم می‌چرخند و شور به پا می‌کنند.

در جنب ارتقاء زبان فارسی دری به مرحله یک زبان ادبی و نگارشی و آغاز کار شاهنامه‌پردازی، اینان نیز داستانهای حماسی و پهلوانی خود را به همراه دارند: با ادبیات شفاهی گسترده و کتابهایی از نوع «قوتادقو بلیک» (دانش مقدس) و «عتبه الحقایق» (دو کتاب دیداکتیک در مراتب اخلاق و سجایا).

بعلاوه از دیرباز یک آرزوی بلند پروازانه تشکیل امپراتوری ترک اسلامی و گسترش آن تا آنجا که جرعه نعل اسب و جلای شمشیر جنگاوران ترک بدرخشد، در دل آنان جاانداخته بود. مقدمات این مهم در دربارهای آن روز فراهم بود و زیبارویان بی‌بدیل و فرمانروایان بی‌باک که سال‌ها پیش و در طول زمان وسیله سپاهیان مغولی ربهوده شده و بوسیله سوداگران در دربارها و خانواده‌های اشرافی به خدمت گمارده شده بودند، آن برازندگی را داشتند که به تشکیل چنین حکومت‌های مقتدری اقدام کنند. انوشترکین غرجه مؤسس سلسله خوارزمشاهیان، آلپتکین و سبکتکین سر سلسله غزنویان، سلجوق ابن دقاق و طغرل بانی سلسله سلجوقیان و فرمانروایانی چون ملکشاه سلجوقی که محدوده ایران را از انطاکیه شام تا رود سند گسترش داد و همچنین دودمان‌های بعدی که هزار سال بر ایران زمین حکومت‌راندند.

زبان فارسی دری در قرن سوّم هجری تحت چتر حمایت سامانیان به گسترش و غنای خود ادامه می‌دهد و تنها در قرن چهارم و پنجم است که به خراسان امروزی رسوخ می‌کند و یکی از مظاهر چشمگیر این رسوخ، فرمانروائی سلاطین غزنوی و بخصوص سلطان محمود است که خود بزرگترین مروج و مشوق شعر فارسی دری است. دربار محمود، ملجاء و مأوای سخن پردازان و قصیده سرایانی چون عنصری، عسجدی، فرخی، منوچهری و بسیاری سخنسرایان دیگر است که از صله‌های بی‌دریغ این فرمانروای اهل بزم و رزم برخوردارند، از نقره‌دیگدان می‌زنند و آلات خان از زر می‌سازند.

شعر و نثر سلیس فارسی دری، در رسوخ به سرزمین خراسان و هرات امروزی، سلسله داستانهای اساطیری و باستانی ایران را به همراه می‌آورد و این داستانها خمیرمایه پردازش شاهنامه‌هایی می‌گردد که با شاهنامه ابو مؤید بلخی آغاز و به کار عظیم سرودن شاهنامه وسیله سخن‌پرداز طوس منجر می‌شود. با انقراض سلسله غزنوی و به قدرت رسیدن فرمانروایان دیگر ترک‌تبار، یعنی سلجوقیان، حمایت و هواداری از زبان فارسی دری را به عهده می‌گیرند و آن را در بهترین شکل ممکن پیش می‌برند. این تصادفی نیست که انبوهی از آثار کلاسیک نظم و نثر فارسی دری به نام فرمانروایان ترک‌تبار توشیح شده است.

این مسئله، که فرمانروایان ترک چرا و با چه انگیزه‌ای مشوق زبان ادبی فارسی دری بوده‌اند بخودی‌خود مسئله بحث‌انگیزی است. ولی ترکها نه به قصد ایجاد یک سرتاسری، بلکه، به قصد ایجاد یک امپراتوری سراسری با محتوی و مضمون یک امپراطوری عظیم ترک اسلامی را داشتند و سلاجقه با کفایت و قدرت تمام از عهده این کار برآمده بودند. آنها زبان و هنر و هر دست‌آورد بدیعی مادی و معنوی را در راه اشاعه اسلام می‌خواستند و این خواست حتی بعد از رسیدن خلفای آل عثمان به فرمانروائی همچنان ادامه داشت...

در راستای فرمانروائی سلجوقیان، کوچ قبایل ترک‌تبار به ایران و گسترش آنها در نواحی مختلف که از دورانهای خیلی پیش آغاز شده بود، با گروههای انبوه و با خدم و حشم و مواشی انجام می‌شود. اینان «این مردان و زنان دلیر... به همراه چادرهای الوان، گله‌های

احشام، اسبان تیزیای، ساز و برگ رزمی، آداب و رسوم و معتقدات، سجایای قومی و اساطیر و افسانه‌های خود را نیز به همراه دارند. اینان بعد از استیلا و سکونت در سرزمینهای جدید، به فراخور تأثیر شرایط ویژه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، دگرگونی‌ها و تبدیلاتی را در زندگی اجتماعی و اقتصادی و عقیدتی و بالطبع در آداب و رسوم، در باورها و روابط خود می‌پذیرند.

داستانهای دده‌قورقود، حماسه‌ها و ماجراهای شکوهمندی است که این اقوام در شرایط و عوامل تاریخی و اقلیمی جدید - در شرایط آذربایجان و دیگر مناطق ترک‌نشین ایران آفریده‌اند و از این رهگذر، این دست‌آوردهای بدیع و زیبا، با تاریخ و زبان و تاریخ و فولکلور آذربایجان پیوند خورده است. این پیوستگی و آمیختگی تا آنجا پیش رفته که این داستانها از نظر آرایش و اسلوب و زبان و رخدادها و روابط، از داستانها و اغوزنامه‌های اقوام آسیایی مرکزی بکلی متمایز گشته و آنچنان خصلت و بافت ملی و بومی به خود پذیرفته که در ادوار بعدی و پاپای سیر و تحول فولکلور آذربایجان، سرمنشأ و سنگ بنای داستانهای ملی و حماسی و غنائی این دیار گشته است. بطوریکه بایک بررسی و سنجش اجمالی، همانندیها و همگونیهای بسیاری را مابین شیوه قالب‌بندی، اسلوب‌سیمها و دیدگاههای داستانهای دده‌قورقود با داستانهای رزمی و غنائی فولکلوریک مردم آذربایجان که متعلق به ادوار متفاوت بعدی هستند، می‌توان پیدا کرد.» (دده‌قورقود کیتابی - کتاب دده‌قورقود، م.ع. فرزانه ۱۳۵۸ تهران، مقدمه، صفحه ۴ و ۵ الف).

موضوع جالبی که بعد از جایگزینی فارسی دری در خراسان امروزی و گسترش آن بصورت شعر و نثر میان ساکنان نقاط دیگر ایران پیش می‌آید، اینست که، این گسترش بدلیل مغایرتهایی که زبان فارسی دری با لهجه‌های رایج در بین اقوام ایرانی داشته، در یک فاصله زمانی محدود و به سادگی انجام‌پذیرفته، بلکه در یک دوره طولانی یک قرن و دو قرن سامان می‌گیرد. بطوریکه این شعر و نثر در خراسان در قرن چهارم و پنجم اشاعه می‌یابد، امواج آن به شیراز که همواره مهد شعر و ادب بوده، فارسی دری تنها در قرن ششم و هفتم

و حتی هشتم در آثار سعدی و حافظ خودنمائی می‌کند و یا مثلاً در کرمان در شعر خواجهی کرمانی در محدوده همین قرن‌ها نمایان می‌گردد و فراتر از آن سبک عراقی در غرب ایران قریب دو قرن و چه بسا سه قرن دیرتر از سبک خراسانی در شرق رسالت اشاعه فارسی دری را بعهد می‌گیرد.

ناصرخسرو در سفرنامه خود اشاره صریح دارد براینکه در تبریز قطران نام شاعری را دیده که شعرنیکو می‌سروده ولی زبان فارسی نیک نمی‌دانسته و دیوان منجیق پیش او آورده و برخوانده و ناصرخسرو ندانسته‌های قطران را بر او مکشوف ساخته است و مردم اصفهان بعد از تدوین مثنوی «ویس و رامین» در قرن پنجم از سراینده آن فخرالدین اسعد گرگانی درخواست می‌کنند که این داستان دلنشین به زبان اصفهانی ترجمه شود، تا آنها بهتر بتوانند از آن بهره جویند.

ولی مستندتر از همه اینها، وجود دو کتاب لغت که یکی مقارن با اشاعه زبان فارسی دری در سایر نقاط ایران و دیگری در آستانه کوچ و سکونت مردم ترک تبار نوشته شده است، می‌باشد.

یکی از این دو کتاب لغت نامه اسدی طوسی شاعر و ادیب قرن پنجم هجری است که به نام فرهنگ اسدی طوسی یا لغت فرس است. فرهنگ اسدی که یک فرهنگ فارسی به فارسی است، در اصل برای تفهیم و توجیه لغاتی که به همراه فارسی دری وارد ایران گشته و همسانهای آنها در لهجه‌های ایرانی وجود نداشته، تدوین شده است. این کتاب لغت، که مؤلف برای هر یک از لغات گردآوری شده در آن معمولاً مثالهای منظوم از شعرای دری گوی ماوراءالنهر نقل کرده است، بفتحوی نخستین ویراستار آن عباس اقبال، همچنانکه اشاره رفت، بمنظور تفهیم معانی کلمات دری که در لهجه‌های آنروزی رایج در ایران موجود نبوده تألیف شده است. کتاب دیگر «دیوان لغات التترک» تألیف محمود کاشغری است که در همان قرن پنجم هجری تألیف شده و در نوع خود یک فقه‌اللغه بی‌همتای دو زبانه (ترکی به عربی) است که لغات و کلمات رایج در زبانها و لهجه‌های آنروزی اقوام و جوامع مختلف ترک تبار رادر خود گرد آورده است. در کتاب علاوه بر نقل معانی عربی

کلمات، جابجا نحوه کاربرد آنها را با آوردن مثال و شاهد نشان داده و اشکال و اسلوب تلفظ لغات را در زبانها و لهجه‌های ترکی آن دوره مشخص کرده است. کتاب به عربی نوشته شده و قصد مؤلف از تدوین آن فراهم ساختن کتاب جامعی در فراگیری زبان ترکی، به عربی زبانان بوده است. در همین رابطه، مؤلف ضمن تدوین فرهنگ، دانستنیهای گرامری جالبی نیز ارائه می‌دهد که در شناخت ویژگیهای آوائی ترکی بی‌نظیر است.

در دیوان لغات‌الترک کاشغری، جابجا و بکرات به شیوه‌های قبیل‌های اوغوز استناد می‌شود و ضمن اینکه از شیوه کاشغری بعنوان فصیح‌ترین شیوه نام برده می‌شود، شیوه اوغوز نیز رایجترین شیوه متداول آن زمان معرفی می‌گردد. از این نظر، کتاب در بررسی واژه‌شناسی تاریخی و اتنیک زبان ترکی آذری از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

به این ترتیب زبان فارسی دری و زبان ترکی آذری با پتانسیل و کاربرد همسان در یک مقطع تاریخی وارد سرزمین امروزی ایران گشته و قرنهای متمادی ضمن اینکه بار ادبی و بدیهی این یکی و یا نقش دیوانی و حکومتی آن دیگری در اولویت قرار می‌گیرد، هر دو زبان در ارائه آثار جاویدانی بر جهان‌اندیشه و کلام نقش هماهنگ و مشترکی را انجام می‌دهند و حتی گروهی از ترکان «پارسی‌گوی» در دیدگاه حافظ بخشندگان عمر به قلم می‌روند...

قرنها سپری می‌شود و این دو زبان در پهن‌دشت ایران با نظم و نثر آهنگین کلاسیک و ادبیات عامیانه در آثار سخنسرایان و متون فولکلور منادی اندیشه‌ها و جهان‌نگریهای انسانی عرفانی سخن‌پردازان و بیانگر رازها و نیازها و اندوهها و شادیهای نسلها می‌گردد. البته در این قرون متمادی، پردازشهای هر دو زبان نشیب و فرازها و ناکامی‌ها و کامیابی‌هایی را از سر می‌گذرانند. بعنوان مثال، آثار کلاسیک هر دو زبان در مراحل با لغات و ترکیبات عربی آمیخته می‌گردند یا مثلاً شعر فارسی بدلیل هم‌آوائی ساختار فونتیک این زبان با وزن عروض (وزنهای هجاهای ناهمگون) جولانگاه فراتری در اختیار دارد درحالیکه زبان ترکی آذری به اتکای ساختار هجائی آن (وزن هجاهای همگون) در محدودیت قرار دارد و در عوض چون ادبیات شفاهی منظوم آن با وزن هجا همساز است، بطور وسیعی گسترده

می‌شود و نشید زیبا و سحرانگیز حافظ، نظامی، سعدی، مولوی، نسیمی و فضولی با نوای دلسوختگان به هم می‌آمیزد و سحر سخن حلال کام سوت‌ده دلان را شفا می‌بخشد.

با ایجاد صنعت چاپ در ایران، که این فن برای نخستین بار در تبریز راه می‌افتد، اگر گلستان سعدی و دیوان حافظ با اسلوب تمیز یک بار چاپ می‌شود، دیوان فضولی و نباتی و دلسوز، با همان نفاست بارها چاپ می‌گردد. تأثر زبان ترکی آذری، خیلی زودتر از تأثر فارسی جان می‌گیرد و معارف جدید وسیله منادی نام آور بزرگ حاج محمدحسن رشیدی نخستین بار در تبریز بارور می‌شود و ندای رسای میرزا علی‌اکبر صابر در نشریه ملا نصرالدین در ترویج اندیشه‌های آزادی و مشروطیت فراتر از همه شنیده می‌شود و به ژرفای جامعه نفوذ می‌کند و سید اشرف‌الدین حسینی صاحب نشریه نسیم شمال راشیدیای خود می‌سازد و تاریخ ادبیات مشروطه ایران با بانک رسا می‌توفد که میرزا علی‌اکبر صابر بزرگترین سخن پرداز مشروطیت است و همچنان نیز خواهد ماند. داشتن و خواندن این اثر بزرگ در تمام دوران حاکمیت رژیم پهلوی ممنوع می‌گردد، لکن مردم عادی محروم از درس و کتاب، شعر صابر را مانند مثل سایه از حفظ می‌خوانند.

ولی، پایان جنگ اول جهانی و دگرگونی‌هایی که در سیاست استراتژیک و ژئوپولیتیک منطقه پیش می‌آید، سناریوی جدیدی وسیله ساحل‌نشینان تایمز نوشته می‌شود و اجرای آن بعهدۀ رضاخان میرپنج که ظاهراً برخاسته از میان مردم است زیر چتر حمایت و هدایت اردشیرجی رپورترها وارد گود می‌شود تا ایران مترقی آریایی را بدست «توانا» ی خود پایه‌گذاری کند. با وقوع کودتای سوم اسفند و انتشار اعلامیه معروف «من حکم می‌کنم» آثار دموکراسی بجای مانده از انقلاب مشروطیت برچیده می‌شود، قلم‌ها می‌شکند، آزادی بیان و اجتماعات از میان برمی‌خیزد، زندانها و سیاهچالها از آزادیخواهان و خوانین عشایر که سر به انقیاد ندارند انباشته می‌گردد و بالاتر از همه، حقوق قومی خلقها و آداب و رسوم آنها به حساب ایجاد وحدت ملی و زبان واحد و کشف حجاب به شیوه خشن و به زور باتوم، این رفورم تازه از راه رسیده را تکمیل می‌کند و درست در همین راستاست که زبان ترکی آذری و دیگر زبانهای قومی به همراه همه آداب و سنن این اقوام زیر ضربات تهدید و تحقیر قرار می‌گیرد. از چاپ و نشر کتاب به ترکی آذری که حالا دیگر بازار رایجی برای

خود دارد، جلوگیری می‌شود. کتابهای موجود و نمایشنامه‌ها جمع‌آوری و معدوم می‌گردند. در مدارس و ادارات نه تنها از خواندن و نوشتن، حتی سخن گفتن به شدت جلوگیری می‌شود و ایادی رنگارنگ از نوع عمادالملک محسنی‌ها، عبدالله مستوفی‌ها، سرتیپ آیرم‌ها، ذوقی‌ها، یزداندها، دکتر خانابائیان‌ها و ماهیارنوابی‌ها برای برگرداندن زبان مادری و قومی مردم و تغییر هویت قومی خلق اسب می‌تازند. سید احمد کسروی، بخاطر نوشتن رساله «آذری یا زبان باستان آذربادگان» به دریافت نشان از انجمن سلطنتی تاریخ انگلستان مفتخر می‌شود و پژوهندگان و علامه‌ها در مورد این رساله کوچک که هیچگونه مبنای علمی سوسیال‌لینگویستیک ندارد، داد سخن می‌دهند و آن را قبالة قومی مردم آذربایجان و دیگر ترک‌تباران ایرانی می‌شمارند ولی با همه پافشاری در مورد این جزوه کوچک، در مورد کتاب مفصل او، یعنی در پیرامون ادبیات، که در آن زیراب ادبیات فارسی را می‌کشد، سکوت اختیار می‌کنند و دم‌بر نمی‌آورند. یکسونگری و انکار واقعیت زبان و فرهنگ قومی تا آنجا رواج می‌یابد که «تئوریسین‌های» راسیست فارس، زحمت این دردرس را خیلی راحت از دوش خود برمی‌دارند و به دوش آذری نماهای خواب‌نما شده از نوع عبدالعلی کارنگ، دکتر منوچهر مرتضوی، ناصح ناطق و امثالهم می‌گذارند و خود باد در غبغب می‌اندازند و می‌گویند: ببینید که ما نمی‌گوئیم که ترکی رایج در آذربایجان لهجه است، این را همزبانان «با صلاحیت» خودتان می‌گویند...

ما در این قسمت، از فاکتها و شواهد فراوانی که وجود دارد، صحبت نخواهیم داشت و تنها به نقل یک نمونه از طرز داوری یکی از این باصلاحیت‌ها در مورد زبان ترکی آذری و شرحی نیز از نحوه عملکرد دو نفر دیگر از آنها در ایجاد تنگناها و سمپاشی به ترکی آذری و گرامیداشت لهجه تاتی در شرف موت خواهیم آورد.

و اما، نخست اظهار نظر «عالمانه و زبان‌شناسانه» آقای باصلاحیت اولی، در مورد مبانی ساختاری این زبان:

«در زبان ترکی، نه مانند فارسی ظریف‌کاری و تقید(!) به قواعد سهولت و انسجام و زیبایی موجود است و نه مانند عربی اعلال(!) و اعراب مشکل قواعد صرفی و نحوی پیچیده. زبان ترکی

ادبیات و قواعد نحوی مدونی نداشت و در قبول الفاظ و لغات بیگانه هم هیچ زبانی به قدر ترکی دارای سعه صدر و سهل انگاری نیست. زیرا اگر یک رشته لغات مختلف را از دری و آذری و عربی و غیره را پهلوی هم چیده و در آخر جمله فعل (است) یا (نیست) به ترکی گفته شود جمله ترکی سلیسی ایراد شده و گوینده هرگز مورد خرده گیری و انتقاد واقع نخواهد شد. نسبت به طرز تلفظ و ادای کلمات گوینده هم، همه گونه گذست و بزرگ منشی موجود است و بقولی ترکی هر جور تلفظ شود باز به قدر خودش خوب است» (آذربایجان و وحدت ملی ایران ص ۴۳ و ۴۲، نگارش ناصح ناطق، تهران ۱۳۵۸، بنیاد موقوفات محمود افشار).

و دوّم، تحصیل حاصل دو آقای باصلاحیت دیگر، در مورد احیای زبان یا لهجه تاتی که ظهور آثار افول عنقریب آفتاب درخشان این یادگار پرجای ایران باستان می باشد و دیری نخواهد کشید که این نورایرانی یکباره از این سرزمین رخت برخواهد بست و هم امروز نسل جدید و کودکان این روستاها از زبان پدران خود بکلی بیگانه اند و پدران نیز تحت تأثیر علل و عوامل «مجهول!» اندک اندک «لهجه آذری ترکی» را جانشین زبان خود کرده و زبان دیرین خود را بدست فراموشی می سپارند...»